

## انگلستان در ۱۸۱۹

### پرسی شلی کمال‌الدین دعایی



«انگلستان در ۱۸۱۹» سرودهٔ پرسلی شلی، شاعر رمانتیک انگلیسی را یکی از کوبنده‌ترین و زهرآگین‌ترین اشعار سیاسی انگلستان مدرن می‌دانند. شلی هنگام سرودن این شعر بیست‌وهفت‌ساله بود و به همراه همسرش مری شلی (نویسندهٔ رمان فرانکنشتاین) در ایتالیا در تبعید به سر می‌برد. او بدون اینکه به چهره‌ها و رخدادها صریحاً اشاره کند، در دل مجموعه‌ای متراکم از استعاره‌ها و نمادها وضع آشوب‌ناک و استبدادزدهٔ کشور خود در آن روزگار را بر پردهٔ شعر تصویر می‌کند و قالب «سائت» را که درباری‌ترین ساختار شعری بود به زوبینی سوزان بر ضد دربار و درباریان تبدیل می‌کند.

انگیزهٔ نگارش این سطرها مشخصاً ماجرای معروف به «کشتار پیترو» بود که روز ۱۶ اوت ۱۸۱۹ در شهر منچستر رخ داد. در آن سال‌ها فقر فراگیر، رکود شدید اقتصادی، و بیکاری مزمن در کنار بی‌کفایتی و فساد گستردهٔ طبقات حاکمه انگلستان به موجی از جریان‌های اعتراضی دامن زده بود. در آن زمان فقط حدود ۱۱ درصد از مردان بزرگسال از حق رأی برخوردار بودند و رادیکال‌ها در راستای مبارزه با وضع موجود برای گسترش حق رأی کارزار می‌کردند. روز شانزدهم اوت ۱۸۱۹ اتحاد وطن‌پرستان منچستر راهپیمایی گسترده‌ای را با حضور بیش از شصت‌هزار نفر از اقشار گوناگون مردم سازمان دادند و در میدان «سنت پیترو» این شهر گرد هم آمدند. این گردهمایی آرام و خشونت‌پرهیز بود، اما سواره نظام گارد پدافند ملی با دستور مقامات به معترضان حمله کردند. چندین نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. روزنامه‌ی منچستر آبرور فاجعهٔ میدان سنت پیترو را با تلمیح به جنگ‌های خونین واترلو، «کشتار پیترو» لقب داد.

پرسی شلی در آغاز شعر، طوفانی از خشم و بیزاری را به‌سوی جورج سوم عامل اصلی

فلاکت‌های جامعه روانه می‌سازد. این پادشاه هشتادویک‌ساله به‌رغم ناپینایی و جنون همچنان چون جنازه‌ای بی‌خاصیت بر مصدر امور باقی مانده بود و همین زمینه‌ساز فساد و ستم‌کاری طبقات همایونی شده بود که موضوع سخن‌وری شلی در سطرهای بعدی است. اگرچه شاه مردنی است، ولی شاهزادگان در نوبت‌اند که تباری کودن و لجن‌آلود را شکل بدهند. شاعر نظامیان انگلستان را همچون شمشیری دو دم به تصویر می‌کشد که مردمان بینوا را سرکوب می‌کنند، اما در خدمت منفعت‌اندوژی اعیان‌اند. شمشیر دو دم اشاره به ارتش انگلستان است که از یک سو با شکست ناپلئون در راه آزادی کشور می‌جنگد و واقعه «واترلو» را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر مردم خود را می‌کشد و واقعه «پیترولو» را ایجاد می‌کند. قانون نیز در عمل هویتی دوگانه یافته است: طلایی چون در خدمت منافع ظالمان است و سرخ چون به قتل معترضان صحنه می‌گذارد. در این برهوت، دین نیز هویت خود را از کف داده است و نه از رحمانیت خدا در آن نشان مانده است و نه از محروم‌نوازی مسیح. کتاب مقدس مهر خورده است، محتوایش خواننده‌ای ندارد و پوششی بر این دهشت شده است. دو سطر پایانی بیانگر امید شاعر به خیزشی قفقوس‌وار از دل همین خاکستر است. تعبیر «شیخ» را سی سال بعد مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» به استعاره از جنبش انقلابی آن زمان به کار بردند: «روحی بر اروپا چنبره زده است؛ روح کمونیسم». شعر «انگلستان در ۱۸۱۹» که در زمان خودش امکان نشر نیافت، اکنون جایگاه شایسته خود را در تاریخ ادبیات یافته است و پژواک درون‌مایه‌هایش رساتر از همیشه به گوش می‌رسد.

پادشاهی پیر، دیوانه، بی‌چشم، منفور و مردنی؛  
 شاهزادگانی، ته‌مانده‌های تباری کودن، که روان‌اند  
 در میان خشم خلاق، — (به‌سان) لجنی از چشمه‌ای لجن‌آلوده؛  
 حاکمانی که نه می‌بینند، نه حس می‌کنند، نه می‌فهمند،  
 بل چو زالو به کشور بی‌جان خود چسبیده‌اند  
 تا آنکه که بیفتند، فربه از خون، بی‌هیچ تکانی،  
 مردمانی گرسنه و زخم‌خورده، در آن دشت شخم‌زده؛  
 ارتشی که آزادی را می‌کشد و (مردمان) را می‌درد  
 همچو شمشیری دو دم به دست هرکه برگیرد؛  
 قوانینی طلایی و سرخ که دل می‌برد و سر می‌برد؛  
 دینی بی‌مسیح، بی‌خدا، کتابی که بر آن مَه‌ری نهاده‌اند —  
 مجلسی، (همچون) بدترین قانون زمان که هنوز ساری و جاری است —  
 اینها همه گورهایی است که امید می‌رود از میان آنها  
 روحی پرشکوه برخیزد، و این روزگار شوریده را به سامان آورد.

### **England in 1819**

An old, mad, blind, despised, and dying King;  
Princes, the dregs of their dull race, who flow  
Through public scorn,—mud from a muddy spring;  
Rulers who neither see nor feel nor know,  
But leechlike to their fainting country cling  
Till they drop, blind in blood, without a blow.  
A people starved and stabbed in th' untilled field;  
An army, whom liberticide and prey  
Makes as a two-edged sword to all who wield;  
Golden and sanguine laws which tempt and slay;  
Religion Christless, Godless—a book sealed;  
A senate, Time's worst statute, unrepealed—  
Are graves from which a glorious Phantom may  
Burst, to illumine our tempestuous day.

PERCY BYSSHE SHELLEY